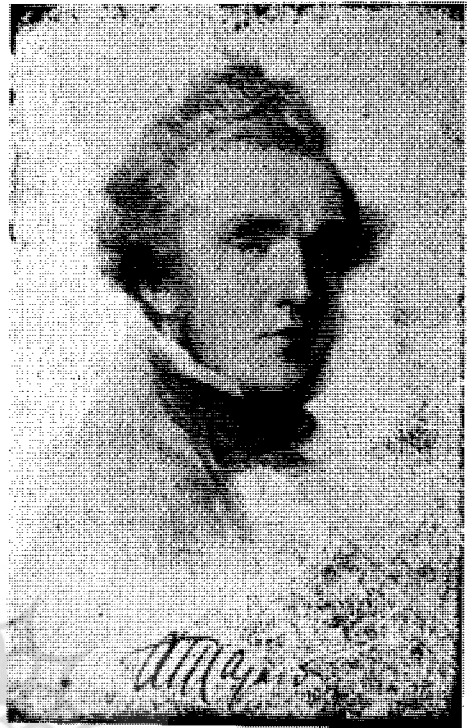


خاطرات لایارد



ترجمه مهراب امیری



(۶)

یکی از شرایط معالجه این بود که پزشکان محلی در امر مداوا مداخله نکنند ، گرچه اومایل بود که تمام شرایط و پیشنهادات را بپذیرد ولی بعنوان يك فرد مسلمان قبل از استخاره باقران یا تسبیح نمی توانست معالجه طفل را بعهده من واگذارند.

استخاره توسط ملائی که در سمت پیش نمازی یا منشی مخصوص او در قلعه انجام وظیفه می کرد صورت پذیرفت ، نتیجه استخاره و پیشگویی موقیت آمیز بود و بمن اجازه داده شد تا معالجه بیمار را شروع کنم.

منتهی ملا اصرار داشت که داروها قبلا در آبی که آیاتی از قرآن در آن شسته شده مخلوط گردد و بعد بطفل بیمار خورانده شود طفل در يك تب بسیار شدیدی میسوخت و من امیدوار بودم که باگنه گنه وگرد دور Dover او را معالجه نمایم.

من بلافاصله معالجه را آغاز کردم و تمام شب را بیدار بر بالین طفل نشستم و طبیعا از نتیجه کار خود نگران و دلواپس بودم ، زیرا اگر طفل معالجه میشد مورد عنایت و توجه

پدرش قرار میگرفتم و میتوانستم بر ناعه خود را کسه بازدید آثار تاریخی و باستانی مناطق
بختیاری و در واقع مقصد اصلی مسافرتم باین سامان بود بانجام برسانم و در غیر اینصورت
یعنی مرگ بیمار، ممکن بود به بهانه مسمومیت طفل مورد اتهام سوء ظن پزشکان محلی
قرار گیرم .

پاسی از شب گذشته بود که معالجه مؤثر واقع شد و طفل عرق زیادی کرد و من
آسوده خاطر شدم ، روز بعد حال طفل بهتر شده و من معالجه را با تجویز گنه گنه دنبال
کردم تا اینکه طفل کاملاً سلامت خود را بدست آورد .

حق شناسی پدر و مادر از اندازه بیرون بود، زیرا مردم کوه نشین ایران علاقه
و محبت زیادی بفرزندان از خود نشان می دهند. خان و همسرش اصرار کردند که بعد از
این من در «اندرون» اقامت نمایم. يك اطاق نیز در اختیارم گذاشتند و يك رأس اسب هم
بمن هدیه کردند.

هنوز از رنج راه و خستگی سفر نیاسوده بودم و از طرفی از نداشتن يك تاپیراهن
اضافی واقعا در مضيقه بودم، زیرا مجهور بودم بعد از شستن تنها پیراهنی که در تن داشتم
عربان در کنار رودخانه در میان بیشه و نیزارها پنهان شوم و منتظر بمانم تا پیراهنم در مقابل
آفتاب خشك شده و دوباره آنرا بپوشم، همچنین لباسهایم بقدری کهنه و مندرس شده بود که
قابل وصله نیز نبودند مقداری لباس زیر از طرف خاتون جان خانم برایم فرستاده شده بود
و خدمه او نیز سایر احتیاجات مرا تدارك و فراهم نمودند.

خاتون جان یعنی «خانم روح» سوگلی و همسر بزرگ و مادر سه فرزند محمد تقی
خان بود، خان دو همسر دیگر نیز داشت که احترام و مقام آنان باندازه خاتون جان خانم
نبود. خان و خاتون جان خانم با هم در يك اطاق زندگی می کردند. خاتون جان خانم از
بهترین و مهربانترین زنانی است که من در عمرم می شناسم، مشارالیها مانند يك مادرمهربان
در نهایت عطف با من رفتار می کرد و هنگامیکه تب می کردم در آن حالت بحرانی ساعتها
از من مواظبت و پرستاری مینمود.

مختصر بپولی که همراه داشتم وی نزد خود به امانت گذاشت زیرا میترسید که میادا
هنگام مسافرت و تماشای آثار تاریخی و باستانی بخاطر همراه داشتن پول با مخاطراتی
مواجه شوم. او در حقیقت بانگ من بود و هر وقت احتیاج بپول داشتم ولو مبلغی مختصر،
بلافاصله از او میگرفتم، گویانکه احتیاجی بخرید نداشتم ، زیرا تمام وسائل ضروری مرا،
وی و همسرش تأمین مینمودند.

هیچکدام از اهل اندرون از جمله زنهاى خان و خویشاوندان و برادرانش از من
رو نمیگرفتند، من هم طبق معمول شبها در محفل خانوادگی خانها شرکت میکردم و به بحث
و گفتگوی آنان در مورد طوایف گوش میدادم.

خان بیشتر اوقات در این مباحثات حضور داشت و در گفتگوها شرکت میجست، من
حتی برخلاف آداب و اتیکت حرم اجازه داشتم با خاتون جان خانم بصرف غذا بپردازم،
به همین مناسبت گاهی محمدتقی خان بشوخی مرا سرزنش میکرد که آداب و رسوم اروپائی را

وارد اندرون او کرده‌ام زیرا آنان این عمل را شایسته و مناسب نمی‌دانستند که حتی زن و شوهر در خلوت باهم برسریک سفره غذا بنشینند.

سایر زندهای خان با اینکه جوان و زیبا بودند در حضور او اجازه نشستن نداشتند مگر آنکه به آنها اجازه داده میشد تا در میان خدمه خاتون جان خان همسر مورد توجه و سوگلی او بنشینند.

خاتون جان خانم دختر یکی از خوانین لرستان بود. او یک خانم صاحب مرتبت و متشخص و مالا شایسته این همه عزت و احترام بود.

محمد تقی خان هیچگاه او را با نام صدا نمی‌کرد بلکه همیشه بنام پسر بزرگش «مادر حسینقلی» مورد خطاب قرار میگرفت.

حسینقلی همان طفل بیماری بود که من او را معالجه کرده بودم. «خانمی» خواهر کوچکتر خاتون جان خانم از زیبا ترین زنان قلمه تل بود و می‌توان گفت که در میان تمام عشایر زنی زیبا تر و قشنگتر از او وجود نداشت در حقیقت اوسز او را همه گونه شهرت و اعتبار بود. چهره اش زیبا و ظریف، چشمان درشتش بادامی شکل و سیاه، موهایش بلند و تیره قام و فی الواقع او دختری زنده دل و باهوش و مورد علاقه تمام اهل «اندرون» بود.

خان و همسرش اغلب بمن می‌گفتند اگر دین اسلام را قبول کنم و در آنجا بمانم و خانمی را باز دواج من در خواهند آورد. این بزرگترین تشویق و پیشنهاد و سوسه انگیزی بود، اما من در مقابل آن مقاومت کردم (۱).

از جمله خانهایی که بمن محبت بسیار کرده بودند یکی «فاطمه» مادر خاتون جان خانم بود. او برخلاف زندهای عشایر کوه نشین که پس از بچه دار شدن زیباییشان را از دست می‌دهند هنوز تناسب اندام و جذابیت و جوانی خود را حفظ کرده بود. او داستانهای زیادی از گذشته مردم بختیاری بخاطر داشت و همیشه مطالب جالبی از جنگها و انتقام جوئیها و خونریزیهای این مردم وحشی که با این اعمال تاریخ گذشته خود را لکه دار کرده بودند با بیانی شیرین و دلپذیر برای من حکایت می‌نمود.

محمد تقی خان سه فرزند از خانون جان خانم داشت که حسینقلی بزرگترین آنان بود. خان و همسرش علاقه شدیدی باین طفل از خود نشان میدادند. او زیباترین پسری بود که من در ایران بخصوص در میان مردم کوه نشین بختیاری دیده بودم.

او دلیر، باهوش و صاحب روحی بزرگ بود و می‌توان گفت از لحاظ خصوصیات اخلاقی به پدرش شباهت داشت. من و او علاقه زیادی بهم پیدا کرده بودیم. دو برادر دیگرش نیز بسیار ملیح و زیبا بودند، یکی از آن دو موسوم به مهدیقلی بود، ولی خانواده او را «برفی» صدا می‌کردند زیرا او را در ییلاق اقامتگاه تابستانی پدرش در زردکوه بختیاری میان توده‌های برف بدنیا آمده بود. برادر سوم رضاقلی از همه کوچکتر بود.

کوچکترین برادر خان موسوم به الکلیسعلی یعنی همان جوان نحیف و بیمار که هنگام ورود به قلعه تل از من پذیرائی کرده بود در اندرون زندگی می‌کرد با اینکه او تحت مراقبت شدید یکی از زندهای دلسوز و فداکارش قرار گرفته بود. مهمانهای جسمی اش روز بروز در اثر شدت بیماری بتحلیل می‌رفت و من هم نمی‌توانستم برای معالجه اش کاری

سایر برادران خان از قبیل علی نقی خان و آخان بابا و آکریم با خانواده هایشان در ده سکونت داشتند و من با تمام آنها طرح دوستی و الفت ریخته بودم و اجازه داشتم که آزادانه در «اندرون» آنها رفت و آمد نمایم و بعضی از زنهای آنها بسیار جوان و زیبا بودند علی نقی خان یعنی همان کسی که بمنوان گروگان از طرف محمد تقی خان اعزام تهران بود و من او را در اصفهان ملاقات کرده بودم از سه برادر دیگر بزرگتر بود ، او در میان مردم بختیاری «بسر دار» معروف بود و اغلب برای مأموریتهای دیپلماسی و سیاسی از طرف خان به تهران و اصفهان فرستاده می شد و بهمین دلیل هم با دربار تهران و سایر مراکز حکومتی کشوری آشنائی کامل داشت .

او مردی عیاش و باده خوار و علاقمند به موسیقی و اشعار عاشقانه سعدی و حافظ بود . ولی محمد تقی خان شخصاً د يك مسلمان به تمام معنی و در مسائل مذهبی بسیار دقیق و سختگیر بود . گرچه گهگاهی بر حسب تصادف بمضی افراد لاقید در نهایت احتیاط و مخفیانه دور از چشم ملاهای متدین مبادرت به شرب مشروبات الکلی می نمودند ولی بدستور خسان استعمال مشروبات الکلی در قلعه ممنوع بوده و سایر برادرانش نیز لب بمشروب نمی زدند .

زنهای علی نقی خان

علی نقی خان دارای سه همسر بود که دو تن از آنها همراه قافلما از اصفهان به قلعه تل آمده بودند ، این خانواده در کپرهای بزرگی که ازنی الیاف درختان ساخته شده زندگی می کردند این کپرها به حجره های متعددی تقسیم شده و تمام آنها با قالیهای گرانبها مفروش شده بودند .

اثاثیه و تزئینات این خانه در حدودی بود که معمولاً رؤسای قبائل صحسرانشین می توانند تهیه و تدارک نمایند .

همسران علی نقی خان هر سه بسیار زیبا و جذاب بودند ، یکی از آنها موسوم به بی بی لیمو دختر یکی از خوانین بختیاری بود و دوزن دیگرش گرچی بودند که پس از خریداری آنان بقرعه خویش در آورده و به همسری برگزیده بود . آنان باتفاق در یکجا زندگی می کردند و ظاهراً در نهایت دوستی و آرامش بایکدیگر بسر می بردند و تعدادی خدمه نیز در اختیار داشتند .

علی نقی خان نیز مانند سایر خوانین بختیاری در یکی از آن کپرها زندگی مینمودند ولی هنگام اقامت در مناطق کوهستانی و بیلاقی از يك چادر بزرگ که شامل چهار قسمت بود استفاده می کرد . يك قسمت از این چادر اختصاص به میهمانخانه و قسمت دوم برای پاسداران و محافظان اسبهای وی و قسمت سوم متعلق به اثاثیه خواب و وسایل آشپزخانه و بالاخره قسمت چهارم مخصوص خانها بود .

لباس بختیاریها

طرز زندگی بختیاریها بسیار ساده است ، آنها لحاف و بالش و قالی کوچک خود

لبه‌های سیاه چادر را پائین آورده و رختخواب خود را گسترده و به استراحت مهبزدانند. ولی در ایام تابستان در آن هوای گرم و خفه کننده و در میان دره‌های خفک و لم یزرع خوزستان لبه‌های چادر را بالا می‌زنند و رختخواب را روی زمین یا نم‌پهن می‌کنند و بخواب می‌روند در تابستانها اغلب اوقات رختخواب خود را جلو چادرها پهن می‌کنند.

بختیاریها اعم از زن و مرد لخت شدن برای خواب وقت زیاد تلف نمی‌کنند آنان شال و کمر بند چرمی خویش را از کمر باز کرده و لباسهای روزا از تن در می‌آورند و به رختخواب می‌روند.

صبحها از چادر خارج می‌شوند و زانوها را تا کرده دلاروی زمین می‌نشینند و وضو می‌گیرند، آداب وضو اینست که اول دست و رورا با آب می‌شویند و سپس با آفتابه‌ای که همراه دارند آب بمیان مشت خود می‌ریزند و با سلیقه و ظرافتی خاص بازوان خود را شستشو میدهند و آنگاه دهان خود را آب کشی و غسل داده و بعد با انگشت سبابه دندانها را مالش می‌دهند.

بدیهی است تمام این اعمال را با دست راست انجام می‌دهند و از دست چپ حتی برای صرف غذا هم استفاده نمی‌نمایند. بعد از مراسم وضو لباسهای خود را می‌پوشند و نماز صبح را بجا می‌آورند و به سر کارهای روزانه خود می‌روند.

خانمها بیشتر ترجیح می‌دهند که در میان چادرها آرایش کنند. لباس پوشیدن زنها کمی با مردها تفاوت دارد. آنان بعد از بیرون آمدن از رختخواب فقط بلوز یا ژاکت خود را به تن می‌کنند، زنهای بختیاری نیز تقریباً لباسی شبیه به لباس سایر زنهای ایرانی به تن دارند، به استثنای زنهای خوانین. لباس دیگران از يك نوع پارچه زبر و خشنی است که به وسیله خودشان بافته می‌شود یا يك نوع چیت خارجی است که از فروشندگان دوره گرد خریداری می‌نمایند. این لباسها عبادتند از يك شلوار بسیار گشاد و فراخ از حد تهیگام تا روی قوزک پا و يك پیراهن سفید کتانی تا روی بند شلوار، این نوع پیراهن از جلو باز و به وسیله يك حلقه مخصوص به دور گردن بسته می‌شود، روی پیراهن يك ژاکت که معمولاً از چیت‌های خارجی یا ابریشمی دوخته شده به تن می‌کنند و هنگام استفاده آستینش را تا حد آرنج بالا می‌زنند و گاهی نیز آنرا پائین می‌کشند. این ژاکتها نیز از جلو باز و بسته می‌شوند. غیر از این ژاکتها گاهی اوقات در زمستان يك نوع بلوز پارچه‌ای نیز به همان طرح روی لباسهای خود می‌پوشند.

ژاکت‌های زنهای خوانین که معمولاً با طلا گلابتون دوزی شده از يك نوع شال کشمیر یا پارچه‌های ابریشمی یا مخمل دوخته می‌شود. زنهای بختیاری تمام سینه و قسمتی از جلو بدن خود را بدون حجاب ننگه میدارند، مگر آنکه گاهی به علامت احترام در مقابل شوهرانشان یا در برابر مرد بیگانه‌ای این قسمت از بدن را زیر روسری بزرگ رنگی شرابه‌دار خویش که دور سر و گردنشان پیچیده‌اند پنهان می‌نمایند.

آنان قسمتی از موهای خود را در رشته‌های متعددی بافته و در عقب سر آویزان می‌کنند و قسمت دیگر را با چین و شکن در اطراف صورت و روی پیشانی قرار می‌دهند. زنهای فقرا و طبقات پائین يك دستمال سیاه ابریشمی با يك روسری سفید کتانی به دور سر می‌بندند و گوشه‌های آنرا از پشت آویزان می‌کنند. در اندرون نیز بعضی اوقات خانمها عرقچین‌هایی از شال کشمیر که به اقسام و انواع جواهرات مزین شده به سر می‌گذارند. زنهای بختیاری بندرت جوراب به پا می‌کنند، آنان يك نوع پا افزار به نام

« گیوه » که تخت آن چرم است و به وسیله خودشان بافته می شود به پا می کنند و بعضی اوقات نیز يك نوع كفش « ساغری » سبز رنگ چرمی که دارای پاشنه های بلند است و در شهر دوخته می شود می پوشند .

خانمها تمایل شدیدی به استعمال زینت آلات زنانه ، از قبیل : انگو ، دستبند ، بازوبند و گردن بند طلا و نقره دارند و همیشه مقداری از این زینت آلات را دور گردن و دست و بازوی خود آویزان می کنند . غیر از این تزئینات ، قابهای نقره کوچکی را که درون آنها آیاتی از قرآن بر روی پوست نوشته شده بعنوان تبرك و تیمن به لباسهای خود نصب می کنند . مردها نیز از اینگونه طلسم و تعویذها به خود آویزان می نمایند .
محمد تقی خان و دیگر خوانین متن کامل قرآن را با حروف ریز در میان قابهای چرمی نقره نشان جاسازی نموده و به گردن می آویختند و بعضی هم آیاتی از قرآن را در قطعه های بسیار كوچك دست نویس کرده و بعنوان شیئی عزیز و مقدس با خود همراه داشتند .

زندهای بختیاری هنگامی که در میان مردم بیگانه ظاهر می شوند چادر به سر می کنند ولی برخلاف رسوم مسلمانان در میان قبیله و افراد خانواده خویش نقاب به صورت نمی زنند . زنان و مردان بختیاری مانند سایر مردم ایران ، ابرو و کف دست و پا ، انگشتان و هوهای خود را با حنا رنگ می کنند ، آنها اگر دسترسی به حمام داشته باشند اینکار را در آنجا انجام می دهند ، ولی در نواحی بختیاری غیر از قسلاخ خوانین کمتر حمامی در نواحی کوهستانی به چشم می خورد . من برای استعمال حنا هفته ای یکبار فرق سر خود را بدون صابون با تیغ می تراشیدم .

بختیاریها برگ حنا را با آب خمیر می کنند و کمی گرد لیمو یا ترشی دیگر به آن اضافه می کنند و پس از استعمال ، بعد از يك ساعت آنرا می شویند که در نتیجه يك رنگ سیاه متمایل به قهوه ای روی دست و پا و انگشتان آنها ایجاد می نماید . آنان بعد از استعمال حنا مجدداً موهای سر و ابروی خود را با خمیر دیگری که از برگ « دوسمه » تهیه شده است خضاب می کنند ، استعمال این خمیر ، رنگ موها از قهوه به رنگ سیاه و براق تبدیل می کند .

زندهای خوانین مانند زندهای شهری پلك چشمهای خود را يك نوع گرد سیاه به نام « كحل » سیاه می کنند ، استعمال این گرد چشمهایشان را سیاه تر و درخشنده تر می سازد . زندهای بختیاری مانند مادر بزرگهای اجداد خودمان گونه هایشان را با يك نوع خاك سیاه تزئین می نمایند .

در میان بختیاری هم مانند سایر مردم خاور زمین ، ازدواج و عروسی در سنین پائین انجام می گیرد و اطفال در سنین کودکی باهم ناهزد می شوند . پسرها اغلب در سنین چهارده یا پانزده سالگی و دخترها در دوازده سالگی یا قبل از آن ازدواج می کنند و بندرت در بین خوانین کسی پیدا می شود که بیش از يك زن نداشته باشد . طلاق در بین مسلمانان به آسانی و با تکرار جملاتی از طرف شوهر انجام می گیرد .

تعدادی از افراد فاهیل محمد تقی خان در ده زندگی می کردند و من تمام آنها را می شناختم و به خانه هایشان رفت و آمد داشتم و بیشتر اوقات چشم درد آنها و اطفالشان را مداوا می کردم . از این رهگذر خدمات کوچکی برای آنان انجام می دادم ، خوشبختانه اینگونه ممالجات همیشه با موفقیت همراه بود و در نتیجه من بعنوان يك طبیب در میان آنان شهرت پیدا کرده بودم .
(ادامه دارد)